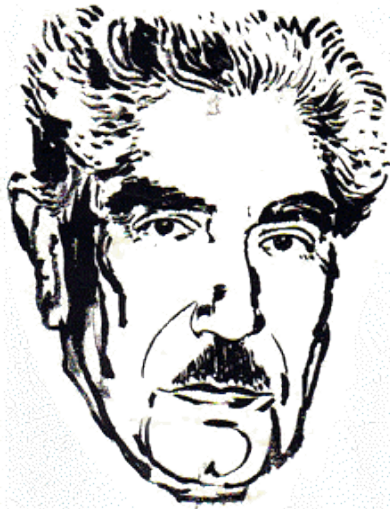


نامه های سعیدی سیرجانی به آقای خامنه ای نامه اول



محضر مبارک حضرت آیت اله خامنه ای رهبر معظم جمهوری اسلامی با عرص سلام و تقدیم احترام، سه ماه پیش عریضه ای به حضورتان فرستادم در شرح اختناق تحمل ناذیر نا معقولی که ماموران وزارت ارشاد در کارنشر کتاب اعمال میفرمایند. چون تا امروز ماموران دفتر آن جناب نه وصول عریضه ام را اعلام فرموده اند و نه اثری از توجه به مساله مشهود افتاده است و از طرفی یقین دارم اخلاق اسلامی و طبع هنر پرور جنابعالی ولاتر از آن است که دادخواهی متظلمی بی جواب مانده با این احتمال که شاید در رساندن نامه ام غفلت یا تعافلی رفته باشد مجدداً زحمت افزا میثوم و نسخه هایی از این شکوائیه با وساطت مقامات برجسته جمهوری اسلامی به حضورتان تقدیم میکنم. راه و روشی که ماموران وزارت ارشاد در مساله سانسور کتاب و توزیع کاغذ و برخورد با اهل فکر و قلم در پیش گرفته اند نه منطبق با احکام اسلامی است و نه متضمن مصالح حکومت و نه به نفع مملکت. نویسنده ای با صرف سالها عمر بی حاصل کتابی مینویسد و با تهیه کاغذ دولتی از بازار آزاد چاپش میکند و همه مخارج چاپ را به برکت عدالت متصدیان چند برابر میپردازد، و در آخرین لحظات گردن از مو باریکترش در پنجه قهار ماموران وزارت ارشاد میافتد، کتابش را توقیف و خمیر میکنند بی آنکه بگویند چه عیب و ایرادی بر نوشته اش وارد است و بی آنکه فریاد دادخواهیش بجایی برسد. بنده بدین نیت که جوانان ایرانی بر اثر مطالعه نمونه های تلخیص و تفسیر شده متون کهن با ادبیات فارسی مانوس شوند و سر چشمه را در یابند اقدام به نکارش جزوه های کرده ام که اولینش با عنوان سیمای دوزن منتشر شد و با آن که بعلت تهیه کاغذ از بازار سیاه به قیمت سنگینی عرضه شده بود مورد استقبال قرار گرفت. دومین جزوه از این مجموعه شرح و تفسیر فصل نخستین شاهنامه است که بنام ضحاک ماردوش به چاپ رسیده و اکنون مدتهاست در وزارت ارشاد اسلامی به انتظار اجازه نشر مانده است. ضحاک ماردوش کتاب مفصلی نیست. جزوه مختصری است که خواندن و بررسیش بیش از دوساعت وقت نمیگیرد موضوعش مربوط است به دورانهای اساطیری ایران و نه هیچ ربطی به زمان حاضر دارد و نه به رژیم فعلی. البته توجه به شاهنامه فردوسی و فرهنگ فارسی احتمالاً گناهی است در نظر بزرگانی که در نهایت مال ادیش همتشان مصروف برگزاری سمینار دعبل خزایی است آنهم در مناسبت ترین نقطه ایران یعنی استان خوزستان. اما بعید میدانم از معاصی کبیره به شمار آید و مستوجب آن که مرتکبش را دق مرگ کنند و کتابش را چون هزاران نسخه در آستی مرقع ببرند و بسوزانند یا چون ای کوته آستینان در انبار چاپخانه بیوسانند. دیگران را نمیدانم، اما رفتار ماموران حکومت اسلامی در هشت سال اخیر با شخص بنده لبریز از عناد و ظلم و تبعیض بوده است و فرزندان و بستگانم نیز به آتش این بی عدالتیها سوخته اند. با این همه نه خواسته ام با شعار نتوان مرد بسختی که من اینجا زادم بترک و طن گویم و گلیم خویش را از سیلاب بلا بیرون برم و نه دلم رضا داده است شکوه های داخلی را به خارج از مرزهای کشور بکشانم و مظلومیت خور را مدد کار تبلیغات کسانی کنم که جز تصرف حکومت سودایی ندارند. اما خون خوردن و خاموش نسیتن هم حدی

دارد. سالهاست که ناشران ایرانی مقیم خارج میخواهند کتابهای مرا منتشر کنند و من صرفاً به رعایت این نکته که مبادا آثارم دستاویز کسانی شود که از خاک نکبت زده عراق کمر به کین ایران بسته اند با تقاصایشان موافقت نکرده ام. اما واقعا نمیدانم کجای نوشته هایم خلاف مصلحت اسلام یا حتی حکومت موحود است. رجال الغیب وزارت ارشاد هم که در ردیف از مایهترانند و دست نویسند مطرود ممنوع القلمی چون من به دامن کبریایشان نمی رسد تا ارشادم کنند و آخر عمری از تکرار معاصی محفوظم دارند، و فی المثل بفرمایند نشر همین جزوه صرفاً تحقیقی و ادبی ضحاک ماردوش چه زیان جبران ناپذیری میتواند به ارکان جمهوری اسلامی وارد آرد و کجای نوشته من خلاف احکام شریعت است و مصالح مملکت و ملت. صاحب نظران بزرگواری که شغل شریف سانسور قلم را بر عهده گرفته اند به حکم قرائن متعددی که در سالیان اخیر مشهود است یا با ظرافت کار خویش و زبان ادب و هنر آشنایی ندارند یا بعلت انتخاب خط فکری خاصی- جدا از اصول اعلام شده حکومت- میخواهند به هر قیمت و با هر شیوه ای به سرکوب نویسندگان پردازند که به حکم گذشته بی آلایش خویش مورد توجه مردمند و در عین وابستگی به ملت و مملکت خود هرگز تسلیم زور و زر نشده اند، و بی آنکه سر سپرده قدرتی و مشتاق منصبی باشند دور از تحریکات آشوبگران مسند طلب جز به حکم عقیده قلمی بر صفحه کاغذ نگذاشته اند. صاحبان این خط فکری حضور و وجود وارستگان را محل موقعیت خود میپندارند و همه سعی شان مصروف آن است که به عنوان جنگ با آزادی ریشه آزادگی را هم در این بوم و بر بخشکانند، و مردمی را که نه مخالفتی با حکومت فعلی دارند و نه عنادی با رژیم اسلامی به دشمنانی قهر آلوده مبدل سازند تا با کشتار و قلع و قمع شان بر افتخار خود بیفزایند. مدعیان حفظ حکومت اسلامی اگر قلمها را آزاد میگذاشتند مردم حق طلب بی غرض به جای خاموش گزیدن یا به صف مخالفان خزیدن به بیان واقعیتها میپرداختند و افشای مظالمی که در رژیم گذشته بر ملت ایران رفته است، و این خود قدمی بود رد بیداری ملت و دفع مدعیانی که در کمین قدرت اند و آماده خونریزی، به آنکه مسایلی از قبیل نقض حقوق بشر و سرکوبی متفکران و آزادگان ورد زبان جهانیان گردد و مایه سر افکنگی ایرانیان. عجا که سرنوشت ما ملت آزمایش آزموده هاست آن هم به صورتی رنگین تر و سنگین تر. در دوران سلطه آریامهری هم وزارت اطلاعاتی بود و سانسور مطبوعاتی، خود بنده بارها ممنوع القلم شدم و طعم خفقان چشیدم. تلخ بود اما نه بدین تلخی، مغرضانه بود، اما نه بدین ناشیگری، با این همه عاقبتش را دیدیم. در حکومتی که با اعلام بازسازی و امنیت اجتماعی به میدان آمده است شیوه سانسور وزارت ارشاد در حکم دم تکذیب گر خروس است و زانوی سفته بسته شتر. مادام که حلقوم متفکران و صاحب نظران از پنجه مخوف قانون شکنان وزارت ارشاد رهایی بیابد و حاصل عمری جان کند اهل تحقیق از سلطه سلیقه و اغراض شخصی نرهد یقین داشته باشید که در بر همین پاشنه میگردد. مادام که حلقوم متفکران و صاحب نظران از پنجه مخوف قانون شکنان وزارت ارشاد رهایی بیابد و حاصل عمری جان کنند اهل تحقیق از سلطه سلیقه ها و اغراض شخصی نرهد یقین داشته باشید که در بر همین پاشنه میگردد و حاصل تلاش مردان صافی عقیدتی که در هیات دولت به جبران مافات مشغولند، نه در اوضاع ایران اثری خواهد گذاشت و نه در پهنه به هم پیوسته جهان امروز جلوه ای خواهد داشت. قوانین موجود برای مجازات مخالفان و حتی منتقدان دولت بحمداله کم و کسری ندارد، چرا حکومت قانون را جانشین شیوه های بدنام کننده و واقعا بی حاصل وزارت ارشاد نمیکند و نویسندگانی را که مرتکب خلافی شده اند به محکمه نمی کشید. اکنون نه جنگی در میان است که بهانه ادامه اختناق گردد و نه خطری رژیم محکم اساس اسلامی را تهدید کند که لازمه اش توسل به شیوه های سر کوبگرانه استبدادی باشد، مملکتی به ظاهر آرام است و حکومتی به ظاهر مسلط با قانونی مدون. اگر در نوشته من خلاف شرع و قانونی است. چرا به محاکمه ام نمی کشید و راحتم نمیکند. چرا باید در طول سالیانی که فروش و توزیع کاغذ در انحصار وزارت ارشاد است حتی یک برگ نصیب سی و چند جلد تالیفات من نشود و مجبور باشم کاغذ بندی دویست تومان را به قیمت پنج هزار تومان ز همان کسانی خریداری کنم که هزار و دویست تومنش را به اعتراف ماموران دستگاه خودتان یکی بلا کشیدند و افساگر قضیه را به زندان و سرانجام همین کتابهای با خون دل چاپ شده یا بسوزد یا بپوسند. همین است مصادیق عدالت اسلامی و حکومت با معرفت با تقوایی که به مردم وعده گردی؟ در ماههای اخیر شایعه سازان البته متدین جوانمرد خروارها کاغذ موسسه کیهان و خبرنگارها را تلف کردند که مرا سر سپرده امپریالیسم و از فعالان حزب توده و از مداحان رژیم آریامهری و از نوکران پهلیدی که شوهر اشرف است و بالاخره عضو رسمی ساواک معرفی کنند تا اگر روزی صفیر گلوله ای سینه ام را شکافت یا جسد بی جانم فرش خیابانی شد حتی

یک نفر بر جنازه ملحد آلوده بدنایم جون بنده نماز نخواند. اقدام بی حاصل چر خرجی که میتوانند با کشف یک لوله تریاک یا مصرف دو مثقال سرب هم بهتر به مقصود رسند و هم عملشان با تقوای اسلامی و شرافت انسانی فاصل کمری داشته باشد. این شاید آخرین نامه من باشد که گوش جانم مشتاق طنین رهایی بخش الرحمن است و مزه ای در جهان نمیبینم. یا بفرمایید مرا بگیرند و به پاداش جرایم که به سائقه طبع بزرگوار پر هیزکارشان بر ایم تراشیده اند بکشند یا به دادخواهیم رسیدگی کنند و علت توقیف کتابم را اعلام راه پیشوای آزادگان جهان حسین بی علی که در انحصار قشر و زبچه خاصی نیست. بنزدیک من در ستم سوختن گوار اتر از با ستم ساختن با عرض احترام و عذر تصدیع- سعید سیرجانی

نامه دوم

جناب آقای خامنه ای پیام عتاب آمیز جناب عالی را آقای صابری برایم خواند، و متأسف شدم، نه به علت این که مورد قهر آن مقام معظم قرار گرفته ام و به زودی امت همیشه در صحنه حزب اله حسابم را خواهند رسید، که مرگ در راه دفاع از حق شهادت است و ما مرگ شهادت از خدا خواسته ایم. تأسف و تأثرم از پندارهای باطل خویش بود و امیدهای بریاد رفته ام در باره سعه صدر جناب عالی و سرنوشتی که ملت ایران در دوران رهبری شما خواهند داشت. بگذریم از لحن تهیم آمیز پیام که حتی قاصد را شرمزده کرده بود و از هر مسلمان با تقوایی بعید مینمود تا چه رسد به رهبر مسلمانان جهان. حیرتم از این است که جناب علی به استناد کدامین سند و قرینه و امارت مرا مرتد قلمداد کردید و نا معتقد به اسلام. اگر مستند به نوشته های من است ای کاش موردش را مشخص میفرمودید، و اگر مبتنی بر واردات غیبی است و اشراف بر ضمائر که اناله و انا الیه راجعون. مسدانم در حکومتی که مرحوم شریعتمداری با آن مقام فقاقت، مهندس بازرگان با آن تقوای دینی و سیاسی، آیت اله منتظری با آن سوابق مبارزاتی دق مرگ و خانه نشین و مطرودند، تکلی امثال بنده معلوم است و بر ما کجا برآزد دعوی بی گناهی. و میدانم رهبر جلیل والقدری که با یک نهیبش نمایندگان مجلس اسلامی در لاک سکوت و وحشت میخزند، البته میتواند با تیغ بیرغ تکفیر حمله بر من درویش یک قبا آرد. فرموده بودید چرا این همه مزایای حکومت اسلامی ر ندیده ام و به تمجید نپرداخته ام. این وظیفه اخلاقی را شاعران و نویسندگان محترمی که با چرخشی ناگهانی در کلک هواداران ولایت فقیه در آمده اند بهتر و موثرتر انجام میدهند. وانگهی رژیم که علاوه بر فرستاده های رادیویی و تلویزیونی هزاران مسجد و منبر و مجلس در اختیار دارد، چه نیازی به مدیحه سرایی مطرودان دارد، بخصوص نویسند کج سلیقه ای که هرگز در مدح هیچ امیر و حاکمی قلم نزده است. فرموده بودید چرا در انتقاد از حکومت شاه به جزئیات اداری پرداخته ام؟ از همین انتقادهای جزئی هم شرمزده ام که بحمداله درین ده سال فرصت شناسان حق مطلب را ادا کرده اند و بر حاکم معزول تاخته اند. وضع من در زمان شاه نیز مانند امروز بود. مینوشتم و چاپ میشد و منتشر نمیگشت. دیکتاتور مغرور می پنداشت با شکستن قلمها و زجر آزادگان بر دوام حکومت خود می افزاید. قطعاً مقالات سانسور شده من ددر بایگانی ساواک موجود است. بفرمایید مطلب از یغما و خواندنیا بیرون کشیده مرا در مقوله سیاست فرهنگی، ماجرای کاپیتالاسیون مضحکه تغییر تاریخ شعیده جشنهای شاهنشاهی به حضور تان بیاورند تا بدانید بوده اند مردم از جان گذشته ای که بی هیچ دعوی مبارزی و پیوستگی به دارو دسته ای از بیان حقایق پروایی نداشته اند. اما در مورد کتابهای توقیف شده بنده، واقعا نمیدانم کجایش حمله به اسلام است یا اساس حکومت اسلامی. من ذاتا از ریا و دروغ و تبعیض و ستم متنفرم و این نفرت در نوشته هایم منعکس است. اگر خدای ناخواسته همچو مفاسدی در دستگاه حکومت راه یافته است چه بهتر که مطرح گردد و علاج شود. مسئله اساسی در حکومت حاضر این است که نقاد از هر مسند نشین و مؤلیحمل بر زیر سوال بردن رژیم میشود و لطمه زدن به اساس اسلام، و بهانه ای برای سرکوبی و اختناق و نتیجه اش همین که میبینیم. من به آنچه در کتابهای توقیف و خمیر شده ام نوشته ام عمیقاً اعتقاد دارم در هر محکمه ای حاضر به پاسخ گویی ام. اگر واقعا خلاف اسلام یا حکومت واقعی اسلامی است، چرا بدین شیوه های غیر اخلاقی با من رفتار میکنند. مگر مملکت قانون و محکمه ندارد؟ جناب آقای خامنه ای، توقع مردم مسلمان ایران از حکومت اسلامی جز اینهاست که میکنند. در رژیم کمونیستی تکلیف خلائق معلوم است. همه فضایل و امتیازات در نیروی کار مفید افراد ملت خلاصه میشود و مناصب و مقامات در دست طبقه کارگر است و

استبداد کارگری حاکم بر جامعه. در ممالک سرمایه داری تمول و در آمد بیشتر صامن قدرت اجتماعی است و سرنوشت مردم در قبضه کسانی که به هر شیوه و از هر طریق حاجب آلف والوفی شده اند. اما در حکومت اسلامی ضابطه چیست؟ آیا فضایل منحصر به نماز و دعای بیشتر است و روزه طولانی تر و سجده غلیظت و لقب حاجی و انبوهی محاسن و کلفتی دستار و دعوی بسیار، یا به حکم آیه کریمه آن اکرمکم عندالله اتفیکم، فضیلت افراد محضول تقرب به حق است و قرب یزدان در گرو تقوی؟ اگر چنین است اجازه فرمایید بی هیچ ملاحظه و پروایی عرض کنم بسیار از اعمال سران حکومت خلاف تقواست. این را به تجربه شخصا در یافته ام و اثاباش اگر خواستید آسان است. بگذریم از دوسال اول که نابسامانیها جواز آشفته گوئیها و آشفته کاریها بود، در همین چند ماه اخیر، بزرگانی که در خیرنامه ها و جراید مرا عضو حزب توده و خدمتگزار شاه و مامور ساواک معر کردند، هم از معصیت سنگین بهتانبا خبر بودند و هم از نحوه زندگی و خلق و خوی من. به فرض این که با گذشته زندگی بنده آشنایی نداشتید به فیض مقام و مقعیت خویش می توانستند از دستگاه اطلاعاتی کشور جوای سوابق شوند و آن گاه دست به قلم ببرند، یا کسانی را مامور که مزاحمتهایی از قبیل سنگ پراندن و شعار نویسی بر در و دیوار خانه ام کنند. جناب آقای خامنه ای بنده به خلاف حکم قاطع شما، مسلمانی صافی اعتقادم، و به دین و عقیده ام مباحات میکنم. هیچ ابله مخالف اسلامی نمیآید پانزده سال عمر خود را صرف تصحیح و چاپ مفصل ترین تفسیر قرآن کند. کسی که به اسلام بی اعتقاد است، با چه انگیزه ای قصیده این بارگه که پایه اش از عرش برتر است تقدیم آستانه قم میکند؟ کسی که دل بسته اسلام نیست در شرایط حاضر خاموش می نشیند تا به نام مقدس اسلام هر ناروایی بر مردم تحمیل شود و اساس اعتقادشان متزلزل گردد. جناب آقای خامنه ای، من بیش از هر مسلمان متعصبی با سلطه و نفوذ اجانب به هر صورت و در هر مرحله اعم از شرقی و غربی در وطن عزیزم مخالفم، و بیش از بسیار مدعیان به حقانیت شریعت مقدس اسلام معتقد. به هیچ حزب و دسته و گروهی نه در گذشته بستگی داشته ام و نه بعد از این میتوانم داشته باشم. اگر هوس جاه و منصب داشتم در سال 57 دعوت وزارت را با سرعت و صراحت رد نمی کردم، و اگر در طمع مال و منال بودم مجبور نمیشدم درین سالهای پیر و ممنوع القلمی خانه مسکونیم را که تنها مایملکم در پهنه جهان بود بفروشم و صرف معاش کنم. آدمیزاده ام آزاده ام و دلیلش همین نامه، که در حکم فرمان آتش است و نوشیدن جام شوکران، بگذارید آیندگان بدانند که در سرزمین بلاخیز ایران هم بودند مردمی که دلیرانه از جان خود گذشتند و مردانه به استقبال مرگ رفتند با تقدیم احترام سعید سیرجانی